

رمان انقلاب: مختصات، بایدها و نبایدها

کاستی‌ها و کوتاهی‌های ما در هر یک از عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب که توجیه‌پذیر باشد، بدون شک در زمینه ادبیات داستانی و رمان انقلاب چنین نخواهد بود. ضعف‌های ما در عرصه داستان‌نویسی و رمان را نمی‌توان به تهدیدها و توطئه‌ها نسبت داد یا کمبود امکانات و محاصره اقتصادی را به عنوان دلیل آن مطرح کرد. بر فرض آنکه مناسب نبودن وضعیت زیست اجتماعی عموم فرهیختگان را بخواهیم زمینه‌های این کاستی‌ها عنوان کنیم، آیا در عرصه دیگری مانند سیاست خارجی، تجهیزات دفاعی، پیشرفت‌های علمی و... شاهد آن نبوده و نیستیم که در بستری از تهدید، تهاجم و توطئه به شکوفایی‌ها و افتخارات بسیاری دست یافته‌ایم؟

پس درد رمان‌نویسی ما در چیز دیگری است! شاید بتوان گفت که فرزندان انقلاب در عموم زمینه‌ها جرأت حضور، مقاومت و حماسه‌آفرینی را داشته‌اند، اما در این‌چنین زمینه‌ای، نه آن‌چنان که باید و شاید. آیا گام نهادن در این راه آنقدر هراس‌انگیز است که ما شاهد چنین راه کم‌هرویی بوده‌ایم؟ در مقاله زیر نکته‌هایی در این زمینه یادآوری شده است.

پیشگفتار

با گذشت حدود بیست و نه ساله از پیروزی انقلاب بزرگ و بی‌نظیر اسلامی در کشورمان و انتشار آثار داستانی متعددی با موضوع انقلاب، همچنان شاهد دغدغه بزرگ مسئولان فرهنگی و دلسوزان روشن‌بین انقلاب، در مورد نبود رمانی که توانسته باشد منصفانه، آگاهانه و همه‌جانبه، تصویری قابل قبول از این انقلاب بزرگ بی‌بدیل قرن، پیش روی مردم کشورمان و جهان، از این نسل و نسل‌های آتی قرار دهد، هستیم.

در این باره — خاصه در سالیان نخست پس از پیروزی انقلاب — داستان‌های کوتاه بسیاری نوشته و منتشر شده است. داستان‌های بلند و رمانواره‌های «زرد» و یا با نگاه تحریف‌گرانه — از سوی بازاری‌نویسان و نویسندگان مارکسیست و غرب‌زده — نیز در این باره، متعدد نوشته و منتشر شده است. اما رمانی با اوصاف پیشگفته، که نیاز واقعی و از حقوق اولیه این انقلاب الهی است، هنوز چاپ و منتشر نشده است. تا آنجا که، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در دولت نهم، پس از توصیه مقام معظم رهبری به وزیر محترم متولی این وزارتخانه، در بدو تشکیل این

دولت، مبنی بر لزوم توجه ویژه به ادبیات داستانی متعهد، و نیز تصدی «معاونت فرهنگی» این وزارتخانه توسط کسی که خود سابقه طولانی در امر داستان‌نویسی و نقد ادبی دارد، در همین مدت کوتاه، سلسله اقداماتی را در جهت جبران این نقیصه — تا حد ممکن — آغاز کرده است؛ که از آن جمله می‌توان به اعلام برگزاری جشنواره بزرگ ادبیات داستانی انقلاب — با مشارکت حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی — اشاره کرد.

آنچه در پی می‌آید، مرور گذرای تجربه‌های مستقیم صاحب این قلم، در این باره است. امید که به سهم خود، بتواند برای کسانی که از این پس بنا دارند در این راه گام بگذارند، مفید و راهگشا باشد.

رمان مورد نظر انقلاب، کدام است؟

۱ — چنین اثری، در وهله اول، باید به لحاظ پیرنگ و ساختار، «رمان»، به معنی درست و فنی کلمه باشد. سابقه داستان‌نویسی ما در داخل کشور، از مشروطه به این سو، نشان می‌دهد که نویسندگان ایرانی اصولاً «رمان» نمی‌نویسند؛ بلکه آنچه به این نام از آنان منتشر می‌شود، عمدتاً داستان کوتاه بلند، داستان بلند و یا در بهترین صورت خود — در تعبیری متناقض‌نما — «رمان کوتاه» است به‌طوری‌که، در ادبیات داستانی نوین ما، شاید به معنی درست کلمه، دو — سه «رمان» هم نداشته باشیم.

نخستین مشخصه یک رمان، پیرنگ گسترده و گشَن و انبوه است. چنین پیرنگی را اگر بخواهیم به صورت تجسمی نشان بدهیم، باید تنه و شاخه‌های درختی همچون یک «آفرای» کهنسال بارور، یا در اندازه کوچک‌شده‌اش، تنه و شاخه‌های یک درخت نارونِ تنومندِ سن و سال‌دار را رسم کنیم. آشنایان با چنین درختهایی می‌دانند که، از تنه اصلی که بگذریم — که حکم همان شخصیت اصلی و ماجراهای مستقیماً مرتبط با او در داستان را دارد — از این تنه، شاخه‌های اصلی قطور و بلندی منشعب می‌شود؛ که حکم دیگر شخصیت‌های مهم داستان، بعد از شخصیت اصلی، و ماجراهای مستقیماً مرتبط با آنان را دارد. در عین حال که، از هر یک از این شاخه‌های اصلی، دهها شاخه فرعی منشعب شده است؛ که حکم دیگر شخصیت‌های نقش‌آفرین اما کم‌اهمیت‌تر از شخصیت‌های رده قبلی را دارند. و این سیر مراتبی از اصلی به فرعی و فرعی‌تر و... چندان ادامه می‌یابد، که احساس می‌شود آخرین شاخه‌ها، از نازکی، به ضخامت — مثلاً — یک چوب کبریت می‌رسند. اما، مجموعه مرتبط، هماهنگ و موزون این تنه و شاخه‌ها و شاخچه‌ها، پیکره رشید، انبوه، به‌سامان و زیبای درختی واحد را تشکیل می‌دهند. در مقابل درخت تبریزی، که صرفاً مشتمل بر یک تنه صاف و مستقیم، با شاخچه‌هایی

گرداگرد آن است؛ که نسبت به تنه، جز حالت پیرایه‌ای را ندارند؛ و می‌توان این را، شکل تجسمی پیرنگ «داستان بلند» دانست.

۲- دربارهٔ مضمون و درونمایه و دیگر عناصر مهم و بنیادین نیز، کم و بیش و با تفاوت‌هایی، می‌توان — باید بتوان — مشابه چنین پیکره‌ای را، برای یک رمان به معنی درست کلمه، ترسیم کرد. ضمن آنکه، دربارهٔ عناصری همچون مضمون و درون‌مایه، علاوه بر لزوم تعدد و وسعت گسترده، عمق و غنای در حداکثر ممکن، لازمهٔ شکل‌گیری یک رمان به معنی فنی کلمه است. همچنان که، طول زمان تاریخی و تقویمی از زندگی قهرمانان اصلی، که محور یک رمان قرار می‌گیرد، چیزی در حدود عمر یک نسل از ایشان، یا دستِ کم از ابتدای تکوین شخصیت آنان برای ورود به مسائل و معرکه‌های اصلی و مهم مطرح در رمان، تا رسیدن به وضعیت ثبات‌آمیزی است که به نظر می‌رسد تا پایان عمرشان، دوام مییابد.

یک نمونهٔ تام و تمام و کامل از این جهات، «جنگ و صلح»، آبر اثر رشکانگیز و — اگر نگوییم بی‌بدیل — کم‌نظیر نابغهٔ عالم داستان، لئو تولستوی است. [۱] رمانی که یک قلم، فقط بالغ بر پانصد شخصیت داستانی دارد. ۳- چنین اثری، اگر پرداخت درست، فنی و ریزبافت داستانی داشته باشد، به طور طبیعی، نوشته‌ای طولانی و حجیم از کار در خواهد آمد؛ که قاعدتاً تعداد صفحات آن، سر به هزاران صفحه خواهد زد. مگر آنکه نویسنده، با بهره‌گیری از برخی از شگردهای رمان نو، در روایت و پرداخت، بتواند آن را در حجمی فشرده‌تر عرضه کند. که در آن صورت نیز، هزار تا هزار و دویست صفحه — با حروف منطقی معمول —، حداقل تعداد صفحات قابل تصور برای چنین رمانی است. (در عین حال که، مبالغه در استفاده از شگردهایی همچون تداعی، تلخیص و مانند آنها، می‌تواند از عدهٔ خوانندگان عادی رمان، بسیار بکاهد.)

۴- داستانهای صرفاً شکل گرفته بر بسترهای خانوادگی (مانند مد داستانهای زرد یا اغلب داستانهای نویسندگان زن) — حتی با وجود داشتن طول بسیار — هرگز نه به معنی درست کلمه تبدیل به «رمان» می‌شوند و نه می‌توانند «رمان انقلاب» به معنی مورد انتظار شوند.

طبعاً هر انسانی — و خاصه قهرمانان رمانهایی با موضوع اصلی انقلاب — هم‌زمان، بر بسترهای گوناگونی پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد و زندگی و فعالیت می‌کند و می‌بالد. مهم‌ترین این بسترها، عبارت‌اند از بستر خانواده، بستر جامعه، بستر اعتقادی، بستر تاریخی و سیاسی، بستر اقتصادی و... .

بی‌تردید، در هر داستان به معنای درست کلمه، مهم‌ترین بستر، همان بستر خانوادگی است. اما سایر بسترها نیز،

به تناسب مضمون و درونمایه اصلی مورد نظر، نقشی برجسته و مهم ایفا می‌کنند، و در داستان، باید در حد و اندازه لازم خود، برجسته شوند و مدنظر قرار گیرند. لازمه اهتمام به چنین امری توسط نویسنده نیز، داشتن اطلاعات وسیع و عمیق از این مقولات به ظاهر فراستانی است. به گونه‌ای که، هیچ نویسنده حتی سالمندی نیز، به تصور اینکه خود در سالیان پیش و پس از انقلاب در این کشور حضور داشته و زندگی کرده است، و به صرف اتکا بر دیده‌ها و شنیده‌ها و تجارب شخصی خویش، قادر به نمایاندن کافی و وافی و صحیح این بسترها در داستان، و تأثیر آنها بر زندگی، شخصیت و افکار قهرمانانش، و در نهایت، به تصویر کشیدن ریشه‌های شکل‌گیری، نضج و تحقق انقلاب اسلامی نخواهد بود. به علاوه، از آنجاکه یک سلسله جریانهای فرامرزی و بین‌المللی، همچون فراماسونری، صهیونیسم، استعمار و امپریالیسم، یا ابرقدرت‌هایی مانند انگلیس، روسیه، آلمان، فرانسه، امریکا یا رژیم اشغالگر قدس نیز، هریک در دورانهایی و به نوعی، در مقدرات کشور ما دخیل بوده و از حامیان و اربابان طیفهایی از حاکمان و دولتمردان داخلی بوده‌اند، نویسنده رمان انقلاب، باید از این جریانها و روابط و دول و ریشه‌ها و علل توجه ویژه آنها به این بخش از کره زمین نیز، اطلاعات لازم، داشته باشد. آگاهی از پیشینه، نحوه فعالیت و دامنه نفوذ جریان‌های فکری و سیاسی‌ای همچون مذهبی‌های سنت‌گرا، مذهبی‌های نوگرا، اسلام‌گراهای متصل به روحانیت و اسلام‌گراهای مستقل از روحانیت، مذهبی‌های متحجر، شبه‌روشنفکران شیفته غرب، شبه‌روشنفکران وابسته به بلوک شرق (مارکسیسم و کمونیسم)، روشنفکران مستقل و دیگر جریانهای فکری و احزاب و تشکلهای و گروههای سیاسی داخلی (در مجموع، تاریخ معاصر کشور) نیز، از دیگر لازمه‌های کار نویسنده رمان انقلاب — در شکل و اندازه مورد انتظار — است.

اما لازمه نمایاندن طبیعی و قابل قبول این بسترهای مهم در چنین رمانی، آن است که شخصیت اصلی و شخصیت‌های مهم رمان، افرادی به لحاظ فکری، بالاتر از سطح عوام باشند. چنین اشخاصی یا باید از افراد دارای تحصیلات عالی و صاحب دغدغه‌های جدی فکری (اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، ...) باشند، یا از همان ابتدای زندگی، به سبب نوع تربیت و محیط خانوادگی و اجتماعی، صاحب چنین دغدغه‌های فرا شخصی و فراعوامانه‌ای شده باشند، یا آنکه در طول زندگی، خواه ناخواه، به این وادیها کشیده شده و با این مسائل، درگیری یافته باشند. و شاید مناسب‌ترین نمونه چنین قهرمانانی، افراد تحصیل کرده مبارز باشند.

ورود در چنین حیطه‌هایی نیز، نیازمند حداقل آشنایی درست و علمی با درون و بیرون تشکیلات حکومتی، امنیتی و نظامی رژیم گذشته است.

همان گونه که اشاره شد، پرواضح است که منظور از این همه، غفلت از جنبه‌های خانوادگی، شخصی، عاطفی و احساسی آن قهرمانان، و ارائه تصویری صرفاً اجتماعی و سیاسی از شخصیت آنان، نیست (از قضا، این، همان اشتباهی است که بسیاری از نویسندگان متعهد ما، در نوشتن تعداد زیادی از داستانهای مربوط به جبهه و جنگ هشت ساله مرتکب شدند؛ و کمترین زیانش، از دست دادن مخاطبان عام — که در حقیقت خوانندگان اصلی رمان و داستان اند — بود). بلکه، همچنان که در ابتدای این بخش از بحث تأکید شد، در هر حال، هر رمان اصلی، از همین بستر خانوادگی آغاز می‌شود، و در طول مسیر نیز، بیشترین اهتمام خود را در نمایاندن خصایص شخصیتی قهرمانانش صرف می‌کند. منظور آن است که رمان انقلاب، ضمن توجه کامل به این جنبه، نباید از سایر بسترهای متشکله و مؤثر بر شخصیت و سرنوشت قهرمانان خود غفلت کند، یا به اندازه کافی، به آنها نپردازد.

۵— قهرمان اصلی چنین رمانی، ناگزیر، باید شخصی باشد که یا از ابتدا به اسلام انقلابی و آرمانهای امام خمینی باور عمیق قلبی داشته باشد، یا آنکه در طول داستان، به این اعتقاد برسد. به عبارت دیگر، او نمی‌تواند و نباید فردی تا پایان بی‌اعتنا یا مخالف و معاند با اسلام و انقلاب باشد همچنان که در شخصیت‌های مهم داستان نیز، در صورت وجود تنوع و تکرار آراء و اعتقادات، طبعاً نمی‌شود چه به لحاظ عده و چه عده، غلبه را به معاندان و مخالفان یا بی‌اعتنایان داد.

۶— معنای پیشنهادی اخیر، البته این نیست که رمان انقلاب مورد نظر ما، یک رمان به اصطلاح تکثرگرایا (پلورالیستها)، تک‌صدایی و یک‌طرفه است که در آن، همه چیز نه براساس سیر طبیعی تکوین شخصیتها و روابط واقعی اجتماعی پیش می‌رود، بلکه همه چیز، از قبل، صرفاً براساس خواست و تصمیم نویسنده تعیین شده و شکل گرفته است. به عبارت دیگر، منظور این نیست که نویسنده، به اشخاص و صدهای مخالف — علی‌رغم وجودشان در جامعه — اجازه اظهارنظر و بلند شدن ندهد. طبعاً، چنین آثاری، نمی‌توانند باور و همدلی خواننده منصف و حق طلب — متعلق به هر طیف فکری و اعتقادی — را به خود جلب کنند؛ و در نتیجه، آن بُرد و تأثیر لازم را در طیفی وسیع از مخاطبان، نخواهند داشت. اما — آن چنان که اخیراً در آثار برخی افراد ساده لوح یا استحاله شده، که جرئت اقرار به وقوع این تحول در خود را ندارند، و حتی در آثار داستانی مرتبط با دفاع مقدس هم مرسوم شده است — از آن سوی بام نیز نباید افتاد. به این معنی که، با توجیهات سخیف و بی‌مبنای شبه‌فنی و استدلالهای سستی از این قبیل، نباید رمان انقلاب را، به تریبونی مفت و مجانی برای معرفی و تبلیغ افکار و

احزاب و جریانهای منحرف و معاند تبدیل کرد. این کار نیز، هر چند به نظر، راه رفتن بر لبه تیغ را می‌ماند و چه بسا بسیار دشوار به نظر برسد، اما آشنایان به فوت و فن داستان‌نویسی می‌دانند که شدنی است؛ و این قدرها هم هراس‌انگیز نیست.

نوشتن چنین داستانهایی، البته، به مراتب دشوارتر از نوشتن داستانهای تک‌صدایی است. اما به همان نسبت نیز، حاصل کار، بارها دلنشین‌تر، باورپذیرتر، مؤثرتر و مانا‌تر، از آب در خواهد آمد؛ و طیف به مراتب وسیع‌تری از مخاطبان را به خود جلب خواهد کرد.

یک ملاک قضاوت راجع به چنین آثاری این است که داستان، درحالی‌که چند صدایی و موضع آن نسبت به دیگر گرایش‌های فکری منصفانه است، برای مخاطبان حق‌طلب بد و غلط‌آموزی ندارد؛ و برآیند کلی محتوایی‌اش، متمایل ساختن دل و اندیشه مخاطبان به حقیقت و حقانیت اسلام، انقلاب اسلامی و ارزش‌های آن است. در این ارتباط نیز، دوستان داستان‌نویس ما خوب است توجه داشته باشند که:

الف) هر مکتب ادبی متعهدی که برای ادبیات شأن سازندگی و تعالی‌بخشی معنوی برای نوع بشر قائل است، در واقعیت‌گراترین شکل خود، خواه ناخواه، مقداری آرمان‌گرا نیز هست یعنی خود را کاملاً و صددرصد، اسیر دست و پا بسته وضع موجود نمی‌داند و نمی‌کند. به عبارت دیگر، از نوعی «واقعیت‌گرایی متعالی» پیروی می‌کند. در عین حال که پیوسته مراقب است به ورطه رمانتینیسم یا ایده‌آلیسم محض، فرو نگلند.

ب) حتی واقعیت‌گراترین نویسندگان، خود نیز نیک می‌دانند که نه امکان بازتاباندن تمام واقعیت را در قالب داستان دارند و نه اصولاً لزومی دارد که خود را به چنین مشقتی بیندازند. همچنان‌که نظریه‌پردازان این مکتب نیز، چنین توصیه‌ی نالازمی را به پیروان خود نکرده‌اند. آنچه در این میان مهم است، هنر ایجاد «توهم واقعیت» در ذهن و ضمیر مخاطب است. هنر و مهارت واقعی نویسنده، در اینجا است که خود را نشان می‌دهد و باید نشان بدهد.

۷- با توجه به اینکه انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، درواقع از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغاز شد، و دورانی حدوداً پانزده‌ساله را — به صورت زیرزمینی و مخفی — برای رشد و تکوین خود، و یک دوران تقریباً یک‌ساله را به صورت مبارزه آشکار و علنی و همگانی طی کرد تا به پیروزی اولیه و ساقط کردن رژیم دوهزاروپانصدساله شاهنشاهی دست یافت، به نظر می‌رسد یکی از بهترین مبداهای زمانی برای رمان این انقلاب، همان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ باشد. هرچند، در صورت داشتن فرصت و توانایی، نویسنده چنین رمانی می‌تواند ابتدای زمان رمان خود

را تا دوران‌هایی همچون مشروطه، یا آغاز مبارزات پارلمانی مدرس با رضاخان، یا هنگام اعلام وجود رسمی جمعیت فداییان اسلام، یا حضور فعال آیت‌الله کاشانی در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت نیز عقب ببرد. بالاین‌همه، پررنگ‌ترین بخش پیش از پیروزی انقلاب چنین رمانی، طبعاً باید به همان پانزده — شانزده سال از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۷ اختصاص یابد.

۸— زمان انتهای چنین رمانی می‌تواند از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا پایان جنگ تحمیلی و ارتحال امام‌خمینی تا حتی سالهای اخیر، متغیر باشد. این امر، تابع دامنه‌ای است که نویسنده برای کار خود انتخاب کرده و پیرنگی است که برای داستانش ریخته است. اما به نظر می‌رسد مناسب‌ترین و به طور نسبی کامل‌ترین محدوده زمانی برای چنین داستانی، تا پایان جنگ تحمیلی باشد. زیرا — همچنان که همگان مستحضرند — یک دهه اول پس از پیروزی انقلاب، زمان وقوع تحولات بسیار و شگفتی‌سازی در عرصه کشور شد؛ که نقشی اساسی در نمایاندن آن سوی واقعی چهره افراد و جریانهای سرشناس سیاسی و اعتقادی و دوستان و دشمنان واقعی داخلی و خارجی اسلام، انقلاب، نظام جمهوری اسلامی و در کل، کشور و ملت ایران داشت. همچنان که، اگر مقاومت جانانه و ایثارگرانه و هوشیاری مردم خداجوی ما در برابر سیل بنیان‌کن توطئه‌ها و تهاجم‌ها — از همه سو — و رهبری خدایی امام‌خمینی نبود، اینک اثری از انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران و تبعات مثبت و چشمگیر جهانی آن، باقی نبود.

۹— چنانچه رمان مورد نظر، سالیان پس از پیروزی انقلاب را نیز در بر بگیرد، بسیار خوب خواهد شد اگر گوشه‌ای از تأثیرهای شگرفی که این انقلاب الهی در سطح جهان، خاصه منطقه ایجاد کرده است نیز، نمایانده شود. این کار، مثلاً از طریق سفر یک یا چند تن از قهرمانان اصلی یا مهم رمان به یکی از سرزمینهایی که این تأثیرها در آن نمود بیشتری یافته (مانند لبنان) و حضور طولانی‌مدت آنان در آنجاها، و استفاده از شگردهایی از این قبیل، میسر می‌شود (کاری که تا حدودی، در داستان «رقص در دل آتش» سعید عاکف، صورت گرفته است).

چند توصیه فرعی

— ادبیات زندان و تبعید (در رژیم گذشته) بخشی از ادبیات داستانی انقلاب هست؛ اما به تنهایی برای شکل‌دهی به رمان انقلاب، کافی نیست.

— مبارزات فکری و قلمی روشنفکران، یا مبارزات چریکی و زیرزمینی گروه‌های شبه‌نظامی، می‌تواند بخشی از رمان مورد نظر انقلاب باشد؛ اما همه آن، نه.

— درست است که مبنای انقلاب اسلامی ما، فرهنگ، باورهای مذهبی و اندیشه است، اما رمان موردنظر، نباید به ورطهٔ رمانهای «عقاید» در بغلتد. نوشتن رمانهایی که اساس آنها بر جدلهای کلامی و طرح لُخم و پوست‌کندهٔ عقاید به شکل افراطی و خسته‌کننده است، طیف وسیعی از خوانندگان رمان را، از خواندن چنین آثاری، منصرف می‌کند. همچنان که هر انقلابی — و از جمله، انقلاب ما — آمیزه‌ای از فکر و اندیشه و عمل است، داستان آن نیز باید چنین باشد. بنابراین، نوشتن داستانهایی با آدمها و حوادث اندک و بحثها و جدلهای طولانی، که اغلب نیز (همچون «زنده‌باد مرگ» ناصر ایرانی) در مکانها و محیطهای دربسته، و به دور از اجتماع بزرگ انسانهای انقلابی و غیرانقلابی می‌گذرد، نمی‌تواند انتظارِ دلسوزانِ این عرصه را، برآورد. داستان حجیم نزدیک به سه‌هزارصفحه‌ای «آتش بدون دود» نادر ابراهیمی، توانسته است تا حدودی، چنین تعادلی را بین این جنبه‌ها ایجاد کند. هرچند، سمت و سوی آن در نهایت، لزوماً آنچه مورد انتظار ماست، نیست؛ و در آن، عملاً نام و نشانی از نهضت امام‌خمینی و انقلاب اسلامی — به این معنا — مشاهده نمی‌شود. از نمونه‌های خارجی و ترجمه‌ای، «گذر از رنجها» اثر حجیم آلکسی تولستوی، شاید مدل مناسب‌تری برای این کار باشد. این اثر، همچنین، به لحاظ آمیختن هنرمندانهٔ انقلاب بلشویکی و جنگ جهانی و جنگ‌های داخلی نیز، نمونهٔ مناسبی است.

— بی‌تردید، داشتن تجربهٔ مستقیم و بی‌واسطه از اوضاع و شرایط قبل و بعد از انقلاب، برای نویسندهٔ رمان انقلاب، بسیار مفید و کارساز است؛ و در شرایط مساوی از نظر توانِ نویسندگی، اولویت و ترجیح در پرداختن به این مهم، با چنین نویسنده‌ای است. اما این، به آن معنا نیست که نویسندگان جوان‌تری که آن زمان را درک نکرده‌اند، قادر به پرداختن به این کار نیستند. این افراد نیز می‌توانند با مطالعهٔ متون مناسب و دیدن فیلمهای — مستند و غیرمستند — مربوط به آن زمان، کمبود تجربهٔ شخصی در این‌باره را، به مقدار زیادی جبران کنند. در عین حال که، نویسندگان گروه اول هم — همچنان که پیش‌تر نیز اشاره شد — در موارد زیادی، از مراجعه به نوشته‌ها و فیلمهای پیشگفته، بی‌نیاز نیستند.

— نویسندگانی که قصد دارند به نوشتن رمان مورد نظر دربارهٔ انقلاب بپردازند، بهتر است داستانهای بلند و رمانوارهایی را که پیش‌تر در همین موضوع نوشته و منتشر شده است، با دقت و نگاهی منتقدانه بخوانند. این کار، حداقل سه فایده می‌تواند برای آنان داشته باشد:

اول— بعضی نکاتی را که ممکن است از نظرشان مغفول مانده باشد به یاد می‌آورند.

دوم— متوجه قوتها و ضعفهای آن آثار می‌شوند، و به طور طبیعی خواهند کوشید آن قوتها را در آثار خود داشته باشند و حتی ارتقا دهند، و از افتادن به ورطه آن ضعف و نقصانها بپرهیزند.

سوم — از پیمودن دوباره راههای رفته بپرهیزند، و بکوشند در کار خود، از زوایایی تازه و متفاوت به موضوع بنگرند، و به سهم خود، نوآوری‌هایی داشته باشند.

برخی از این داستانها — صرف‌نظر از مواضع اعتقادی و سیاسی نویسندگان و درونمایه‌شان — عبارت‌اند از:

زنده‌باد مرگ (ناصر ایرانی)، حوض سلطون (محسن مخملباف)، آتش از آتش، کلاغها و آدمها، بادها خبر از تغییر فصل می‌دادند، پشه‌ها (جمال میرصادقی)، رازهای سرزمین من (رضا براهنی)، آتش بدون دود، فردا شکل امروز نیست (نادر ابراهیمی)، سیاه‌چمن، اسماعیل (امیرحسین فردی)، قطار ۵۷ (رضا رئیسی)، اسیر زمان (اسماعیل فصیح)، مدار صفر درجه، و درخت انجیر معابد (احمد محمود)، طبل آتش (علی‌اصغر شیرزادی)، موریانه (بزرگ علوی)، (نادر ابراهیمی) [۲].

پی‌نوشت‌ها:

-
- [۱]— صاحب این قلم، سال‌ها پیش، در کتابی حجیم با عنوان «نگاهی تازه به جنگ و صلح» (از انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی)، به تفصیل درباره این اثر، سخن گفته است. مقام معظم رهبری، با وجود تعریف از «جنگ و صلح»، معتقدند که قدرت و دامنه نفوذ قلم لئو تولستوی، محدود به طبقه اشراف و درباریان و مرفهان جامعه روسیه زمان خود است؛ و سایر طبقات مردم را در بر نمی‌گیرند.
- [۲]— این مقاله بخشی است از تحقیق در دست تألیف گروه ادبیات اندیشه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

نویسنده: محمدرضا سرشار (رهگذر)